

## اصالت صلح در روابط بین الملل

دریافت: ۸۹/۷/۲۴ تأیید: ۸۹/۹/۲۹ سیدجواد ورعی\*

### چکیده

در این مقاله به منظور دستیابی به «اصل و قاعده در روابط خارجی دولت اسلامی» به دو دسته از آیات قرآن استناد شده است. دسته اول، آیات مربوط به «صلح» و دسته دوم، آیات «جنگ و جهاد» می باشد.

از آیات صلح استفاده می شود که «برقراری روابط حسنه و عادلانه با دولت های کافر غیر معاند»، مشروع و بلکه شایسته است و «ممنوعیت برقراری رابطه دوستانه»، تنها محدود به «دولت های معاند و متخاصم» است؛ چنانکه صلح با «دولت های صلح طلب» الزامی و تعرض به «دولت های بی طرف» و «هم پیمان» در نزاع بین دولت اسلامی با دولت متخاصم، ممنوع است.

از آیات جهاد نیز استفاده می شود که جنگ و جهاد، نیازمند مجوز است. مجوز جهاد در صورت «حمله دولت متخاصم به سرزمین های اسلامی»، «آزار و اذیت مسلمانان»، «توطئه و فتنه بر ضد دین آنان»، «آزار و اذیت و ستم به موحدان و به استضعاف کشیدن آنان» و «قتل و فساد در زمین» صادر می شود.

بنابراین، اصل در روابط بین الملل «صلح و همزیستی مسالمت آمیز» است و «جنگ و درگیری»، در صورتی که دولتی یکی از رفتارهای یاد شده را مرتکب شود، مجاز شمرده شده است.

### واژگان کلیدی

صلح، جنگ و جهاد، روابط بین الملل، آیات قرآن

\* محقق حوزه و عضو هیأت علمی پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.

## مقدمه

پرسش اصلی این است که اصل و قاعده در روابط دولت اسلامی با دولت‌های غیر اسلامی چیست؛ «جنگ و جهاد» یا «صلح و همزیستی مسالمت‌آمیز»؟ مهمترین منبع دستیابی به پاسخ این پرسش، قرآن کریم است که معتبرترین سند قواعد و احکام شرعی است. فرضیه‌ای که در این مقاله با استناد به آیات قرآن به اثبات می‌رسد، «قاعده صلح در روابط دولت اسلامی با دولت‌های غیر اسلامی» است.

## مفهوم صلح

پیش از استناد به آیات قرآن برای اثبات این نظریه، توضیحی مختصر درباره‌ی واژه صلح، لازم و ضروری است.

صلح در لغت به معنای «سلم و دوستی» و در برابر حرب (جنگ) و دشمنی است؛ چنانکه توافق گروهی با یکدیگر را صلح گویند (ابن منظور، ۱۴۰۸ق، ج ۷: ۳۸۴).

راغب اصفهانی، صلح را مخصوص «برطرف کردن نفرت و دشمنی میان مردم» دانسته است؛ چنانکه قرآن، زن و شوهر را به آشتی دعوت می‌نماید؛ از آن رو که آشتی و صلح بهتر از قهر و دشمنی و نزاع است (راغب اصفهانی، بی‌تا: ۲۸۴): «وَإِنْ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعْرَاضًا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا وَالصُّلْحُ خَيْرٌ» (نساء: ۴: ۱۲۸).

در اصطلاح فقهی صلح به عقدی گفته می‌شود که بر اساس آن، نزاع و درگیری میان دو طرف برچیده شود (نجفی، ۱۹۸۱م، ج ۲۶: ۲۱۱).

البته صلح لزوماً پس از منازعه و درگیری نیست (رفع منازعه)؛ بلکه می‌تواند پیش از منازعه و نوعی پیشگیری از درگیری باشد (دفع منازعه) (همان).

بنا بر این تعریف، عقد صلح با عقد هُذنه متفاوت خواهد بود. هُذنه در لغت عرب و اصطلاح فقهی به «ترک مناصمه و آتش‌بس» گفته می‌شود؛ حال آنکه صلح به معنای «آشتی و همزیستی مسالمت‌آمیز» است و می‌تواند قبل از بروز جنگ منعقد گردد.

البته از این نکته نباید غافل شد که مراد از صلح در این بحث، غیر از «رابطه‌ی دوستانه، صمیمی و محبت‌آمیزی» است که در قرآن کریم و روایات از آن به «رابطه‌ی

ولایی» یاد می‌شود؛ بلکه صرفاً «همزیستی مسالمت‌آمیز» است. در قرآن، رابطه ولایی، تنها میان مسلمانان تعریف و تجویز شده است و آن فراتر از همزیستی مسالمت‌آمیز می‌باشد؛ مانند رابطه‌ای که اعضای یک خانواده با یکدیگر دارند. در قرآن کریم از برقراری چنین رابطه‌ای میان مسلمان و کافر - به معنای عام آن که شامل اهل کتاب هم شود - نهی شده است:

- «لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ» (آل عمران (۳): ۲۸).  
- «الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَلْبَتَّغُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا» (نساء (۴): ۱۳۹).

اگر چه برقراری روابطی از این نوع با دولت‌های غیر اسلامی ممنوع است، اما نفی این نوع رابطه، به معنای جنگ و درگیری با آنان نیست؛ بلکه غیر از «رابطه ولایی» و «جنگ و جهاد»، رابطه دیگری متصور است که از آن به «صلح و همزیستی مسالمت‌آمیز» یاد می‌شود و امروزه هم با قید «با احترام متقابل» به کار برده می‌شود. فرضیه مورد ادعا در این پژوهش، آن است که قرآن، مسلمانان را به برقراری چنین رابطه‌ای با کافران فرا می‌خواند؛ هر چند چون اموری مانند جنگ و صلح، در اختیار دولت‌ها و از شؤون آنان شمرده می‌شود، عنوان بحث، «رابطه دولت اسلامی با دولت‌های غیر اسلامی» قرار گرفته است و رابطه آحاد مسلمانان با آحاد کفار، تابعی از رابطه دولت اسلامی با دولت‌های غیر اسلامی می‌باشد و خود دارای حکم مستقلی نیست. در ادامه، آیاتی که بر اصل و قاعده بودن صلح دلالت می‌کنند، مورد بررسی قرار می‌گیرد. مراجعه به آیات قرآن نشان می‌دهد که دست کم، سه گروه از آیات می‌توانند در این بحث مورد استناد قرار گیرند.

## گروه اول: آیات صلح

### ۱- روابط حسنه و عادلانه با دولت‌های غیر معاند

قرآن کریم، نوع روابط مسلمانان را با دیگران بر مدار نوع رفتار آنان با مسلمانان تنظیم کرده و در دو آیه پی در پی چنین فرموده است:

«لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ إِنَّمَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ

وَأَخْرَجُوا مِّن دِيَارِكُمْ وَظَاهَرُوا عَلَىٰ إِخْرَاجِكُمْ أَن تَوَلَّوْهُمْ وَمَن يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» (ممتحنه (۶۰): ۸-۹)؛ خداوند شما را باز نمی‌دارد از اینکه با کسانی که در امر دین با شما ننگیده و شما را از شهر و دیارتان بیرون نکرده‌اند، نیکی کنید و با آنان به عدالت رفتار نمایید؛ چرا که خداوند، عدالت‌پیشگان را دوست دارد. خداوند شما را فقط از دوستی با آنان که در امر دین با شما ننگیده و شما را از شهر و دیارتان بیرون کرده‌اند، باز می‌دارد و کسانی که با آنان، رابطه‌ی دوستانه برقرار کنند، قطعاً ستمکارند.

### ۱-۱- جواز رابطه با کفار غیر معاند

در آیه نخست «نیکی کردن و رابطه‌ی عادلانه برقرار نمودن» با «کسانی که با مسلمانان بر سر دینشان ننگیده و آنان را از سرزمینشان بیرون نکرده‌اند»، جایز دانسته شده است و دلیل آن «محبوب خدا بودن عدالت‌پیشگان» است.

اولاً: عبارت «لا ینهاکم» (خداوند شما را نهی نمی‌کند) به معنای «ممنوع نبودن» است که بر «جواز بالمعنی الاعم» دلالت دارد که هم فعل واجب را شامل می‌شود، هم فعل مستحب و هم فعل مباح را؛ به عبارت دیگر، نهی نکردن از فعلی، نشانه‌ی مشروعیت آن فعل نزد خداوند است.

ثانیاً: جمله‌ی پایانی آیه «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ» که در حکم تعلیل است، معنایی فراتر از «مشروعیت» برقراری رابطه‌ی عادلانه با این گروه را می‌رساند؛ چون فعلی که محبوب خداوند باشد، صرفاً مباح نخواهد بود؛ بلکه ممکن است واجب یا مستحب باشد. پس هر چند صدر آیه بر «جواز» و مشروعیت «نیکی کردن و رفتار عادلانه‌داشتن» با گروه مذکور دلالت دارد، ولی ذیل آیه بر «حُسن» چنین رفتاری دلالت می‌کند و برقراری چنین رابطه‌ای با این گروه، «مطلوب» خداوند ذکر شده است.

ثالثاً: تنها خصوصیت و رفتاری که برای گروه یاد شده برشمرده، این است که «با شما بر سر دینتان ننگیده و از شهر و دیارتان بیرون نرانده‌اند». به عبارت دیگر، برقراری رابطه‌ی حسنه و عادلانه با این گروه بلامانع و بلکه محبوب خداوند است و گروه معرفی‌شده، هیچ قید دیگری ندارد؛ یعنی کسانی هستند که با مسلمانان عناد و جنگی ندارند، چه از سرزمین اسلامی دور باشند و چه نزدیک؛ چه هم‌پیمان مسلمانان باشند و چه نباشند؛ چه دارای قدرت و سازمان سیاسی باشند و چه فاقد آن.

از این رو، اطلاق آیه، هرگونه قیدی را نفی می‌کند. بنابراین، نظر کسانی که موضوع آیه را «کفاری دانسته‌اند که از دسترس مسلمانان دورند یا هم‌پیمان مسلمانانند و یا فاقد قدرت و سازمان سیاسی‌اند» و در نتیجه، مسلمانان را مجاز به برقراری رابطه با «کفار نزدیک» یا «فاقد پیمان با مسلمانان» یا «دارای قدرت و سازمان سیاسی» نمی‌دانند (آصفی، ۱۳۷۹: ۴۴ - ۵۲)، با ظاهر آیه ناسازگار است.

آنچه به عنوان دلیل برای وجوه احتمالات فوق گفته شده است، مدعا را اثبات نمی‌کند. مثلاً آیه شریفه «قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ» (توبه (۹): ۱۲۳) نمی‌تواند آیه مورد بحث را مقید سازد تا در نتیجه گفته شود: رابطه حسنه و عادلانه با کافرانی مجاز و پسندیده است که دور از دسترس مسلمانان باشند؛ چرا که باید با کافرانی که در دسترس جنگید و پس از فراغت از جنگ با آنان، به جنگ کافرانی رفت که دور از دسترس بودند. چون نتیجه این برداشت آن است که توصیه خداوند به برقراری رابطه عادلانه و حسنه با گروه یاد شده، به دلیل آن است که مسلمانان، ابتدا باید به سراغ کفار نزدیکتر بروند که خطرشان بیشتر است و در حقیقت، رابطه حسنه و عادلانه، موقتی و از روی ناچاری است، در حالی که لسان آیه با «موقتی و ناچاری بودن رابطه حسنه و عادلانه» ناسازگار است و به اصطلاح فقها، آبی از تخصیص و تقیید است.

احتمال اینکه مسلمانان به سبب فقدان قدرت کافی برای جنگ در جبهه‌های مختلف - دور و نزدیک - مجاز به برقراری رابطه حسنه و عادلانه با گروه دورتر شده باشند، بسیار بعید می‌نماید. اصولاً برقراری رابطه حسنه و عادلانه در زمان برخورداری از قدرت، زبینه و پسندیده است؛ نه در موقع ضعف و فقدان قدرت که به ناچار مجبور به چنین رابطه‌ای هستند و اصلاً نیازی به توصیه خداوند ندارد.

افزون بر آن، اگر چنین بود، می‌بایست تنها به جواز برقراری چنین رابطه‌ای اکتفا کند؛ نه محبوب بودن برقرارکنندگان رابطه عادلانه.

همچنین، آیه «وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَآفَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَآفَّةً» (توبه (۹): ۳۶) نمی‌تواند شاهدی بر اختصاص آیه مورد بحث به کافرانی باشد که فاقد قدرت و سازمان سیاسی هستند و گفت: نمی‌توان با کافرانی که دارای قدرت و سازمان سیاسی‌اند روابط حسنه و عادلانه داشت؛ با این استدلال که کافران فاقد قدرت سیاسی، قادر به جنگ با مسلمانان نیستند و چون قادر نیستند، توصیه شده است که با آنان روابط حسنه و عادلانه برقرار کنید.

آیا همه اقوام و قبایل و دول عربی و غیر عربی دارای قدرت سیاسی در صدر اسلام با مسلمانان سر ستیز داشتند تا آیه مورد بحث بر افراد فاقد قدرت سیاسی و نظامی حمل شود؟ آنچه از آیه مورد بحث، استفاده می‌شود، آن است که معیار جنگ و جهاد «تخاصم دولتی با دولت اسلامی و مسلمانهاست»؛ نه چیز دیگر. نه قدرت سیاسی داشتن معیار «جنگ و جهاد» است و نه فقدان قدرت سیاسی، معیار «صلح و آشتی».

واقعیت خارجی هم چنین نیست که همه دولت‌ها و سازمانهای دارای قدرت سیاسی و نظامی با مسلمانان سر جنگ داشته باشند.

گویا قائلین به این تفسیر، قاعده را در روابط دولت اسلامی با دولت‌های غیر اسلامی، «جنگ و جهاد» دانسته‌اند که برای توجیه آیه مورد بحث که «روابط حسنه و عادلانه با دولت‌های غیر معاند و غیر متخاصم» را تجویز و بلکه توصیه کرده است، به چنین سخنانی رو آورده‌اند و با استناد به آیات دیگر، برقراری چنین روابطی را مخصوص کفار دور دست و یا فاقد قدرت سیاسی شمرده و در نتیجه آن را موقتی دانسته‌اند، در حالی که اگر پیشاپیش، جنگ و جهاد را قاعده و اصل نشماریم، می‌توانیم اساساً اصل و قاعده در رابطه با دولت‌های غیر اسلامی را «صلح و همزیستی مسالمت‌آمیز» بدانیم و آن را از آیه مورد بحث اصطیاد کنیم.

#### ۱-۲- تحریم رابطه ولایی با کفار معاند

در آیه دوم، برقراری رابطه ولایی با کافرانی که با مسلمانان سر ستیز داشته و آنان را از شهر و دیارشان بیرون رانده‌اند، نهی شده که ظاهر در حرمت است. استفاده از کلمه «انما» نشانگر آن است که برقراری رابطه ولایی، منحصرأ با این گروه ممنوع است و با گروه‌های غیر معاند که در آیه پیشین مطرح شد، ممنوعیتی ندارد.

با توجه به تقابلی که میان «جواز برقراری رابطه حسنه و عادلانه» با «حرمت برقراری رابطه ولایی» با دو گروه از کفار ایجاد شده است، می‌توان این‌گونه توضیح داد که همان رابطه‌ای که با گروه اول تجویز شده، با گروه دوم منع گردیده است؛ یعنی «رابطه حسنه و عادلانه و همزیستی مسالمت‌آمیز»؛ هر چند از آن به «رابطه ولایی» تعبیر شده که به معنای رابطه دوستانه و صمیمی است و میان مسلمانان برقرار می‌شود. به نظر می‌رسد در اینجا نمی‌تواند نفی چنین رابطه‌ای مورد نظر باشد؛ چون در آن صورت به معنای «جواز برقراری رابطه ولایی با کافرانی است که با مسلمانان سر ستیز نداشته و

آنان را از شهر و دیارشان بیرون نرانده‌اند»، در حالی که رابطه ولایی، مخصوص مسلمانان با یکدیگر است.

در آیاتی از قرآن، برقراری رابطه ولایی با کفار به طور مطلق (که شامل هر دو گروه در آیات فوق می‌شود) ممنوع شمرده شده است. معلوم می‌شود برقراری رابطه دوستانه و صمیمی میان مسلمانان و کفار، مطلوب خداوند سبحان نیست و وجود نوعی حریم میان مسلمانان و کفار مد نظر بوده است؛ مانند آیات: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةَ مَنْ دُونِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا وَدُؤًا مَا عُنْتُمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ» (آل عمران(۳): ۱۱۶-۱۱۸)؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، محرم اسراری از غیر خودتان انتخاب نکنید. آنها از هرگونه شر و فسادى درباره شما کوتاهی نمی‌کنند. آنها دوست دارند شما در رنج و زحمت باشید و نشانه‌های دشمنی از دهان و کلامشان آشکار است و آنچه در دل‌هایشان پنهان می‌دارند، مهمتر است... .

به مقتضای این آیه، مؤمنان مجاز نیستند با کافران به عنوان عضوی از پیکره امت اسلامی رفتار کرده و اسرار مسلمین را در اختیار آنان قرار دهند. هر چند رفتار نیکو و عادلانه منافاتی با آن ندارد (شهید مطهری، ۱۳۷۸، ج ۳: ۲۵۸-۲۶۲).

بر این اساس، دولت اسلامی می‌تواند با کافرانی که با آنان سر ستیز ندارند، رابطه حسنه و مبتنی بر عدالت برقرار کند، ولی ولای آنان را نپذیرد و ایشان را جزء پیکره امت اسلامی نداند. اما همین مقدار رابطه با دولت‌های کافری که با مسلمانان سر جنگ دارند هم روا نیست.

نتیجه آنکه، قاعده در روابط دولت اسلامی با هر دولت غیر اسلامی‌ای، «صلح و همزیستی مسالمت‌آمیز و رابطه حسنه و مبتنی بر عدالت» است؛ مگر آنکه دولتی با مسلمانان جنگ و عناد داشته باشد و یا مسلمانان را از سرزمینشان بیرون براند که صلح و همزیستی با چنین دولتی ممنوع است.

## ۲- صلح با دولت‌های صلح طلب

آیه دیگری که نوع رابطه مسلمانان با کافران را برخاسته از نوع تعامل آنان با مسلمانان می‌داند، آیه‌ای است که دستور برقراری صلح با صلح‌طلبان را می‌دهد و می‌فرماید: «وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» (انفال(۸): ۶۱)؛

اگر دشمنی به صلح و آشتی تمایل پیدا کرد، آن را بپذیر و بر خدا توکل کن که او شنوای داناست.

این آیه و چند آیه قبل از آن دربارهٔ یهود بنی قریظه نازل شده است که چند بار پیمان خود را با رسول خدا شکستند. ابتدا دستور لغو پیمان با کافران پیمان‌شکن را می‌دهد (همان: ۵۸). سپس فرمان آمادگی نظامی صادر می‌کند (همان: ۶۰)؛ ولی در نهایت به رسول خدا امر می‌کند که در صورت تمایل آنها به صلح و آشتی، تو نیز بپذیر و بر خدا توکل کن. در آیه بعدی به پیامبر نوید می‌دهد که اگر دشمن قصد خدعه و نیرنگ داشته باشد، خداوند تو را بس است که تو و مؤمنان را یاری داده و تأیید کرده است.

برخی از مفسران معتقدند که آیه فوق با نزول آیات براءة و دستور جنگ با مطلق کفار، نسخ شده و دیگر پیغمبر و مسلمانان مجاز به پذیرش درخواست صلح کافران نیستند. برخی دیگر با توجه به صلح رسول خدا با مسیحیان نجران بعد از نزول سوره براءة، نسخ آیه را نپذیرفته‌اند. عدم پذیرش نسخ یا بدین سبب است که آیات مورد بحث، دربارهٔ یهودیان پیمان‌شکن است و آیات سوره براءة کفار و مشرکان و از این رو، منافاتی با هم ندارند تا با احتمال نسخ آن آیات، در صدد رفع تعارض برآییم، یا به این دلیل که صلح در اختیار دولت اسلامی قرار دارد و در صورت صلاحدید می‌تواند بدان اقدام نماید؛ مثل وقتی که مسلمانان در موضع ضعف باشند یا امیدوار به هدایت سپاه دشمن باشند یا... (طبرسی، ۱۴۰۳ق، ج ۳: ۵۵۵؛ فاضل سیوری، بی تا، ج ۱: ۳۸۰).

برخی دیگر از علما با پیروی از علامه حلی (علامه حلی، ۱۴۱۹ق، ج ۹: ۱۴-۱۵) برای نزول آیات جهاد، چهار مرحله قائل شده‌اند: مرحله صبر و استقامت و ممنوعیت جهاد (هر چند دفاعی)؛ مرحله جهاد دفاعی و اذن دفاع؛ مرحله جواز جهاد و صلح و مرحله جهاد و عدم جواز صلح.

ایشان آیه مورد بحث را مربوط به مرحله سوم دانسته‌اند که با ورود به مرحله چهارم؛ یعنی نزول آیات سوره براءة، نیازی به نسخ نبوده و دوران عمل به دستورهای مرحله سوم به پایان رسیده است (آصفی، ۱۳۷۹: ۱۸-۲۰).

از آیه فوق چند نکته به دست می‌آید:

اولاً: اگر می‌توان با دشمن پیمان‌شکن که عهدشکنی‌های متعددی در کارنامه خود با



مسلمانان دارد، در صورت تقاضای صلح و آشتی صلح کرد، پس به طریق اولی می توان با دشمنی که چنین سابقه‌ای ندارد نیز صلح نمود. حتی می توان به ظاهر آیه «وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا» (انفال (۸): ۶۱) استناد کرد و گفت: حتماً کسانی که تمایل به صلح نشان می دهند، دارای سابقه پیمان شکنی نیستند؛ بلکه دشمن به طور مطلق اگر تقاضای صلح کرد، باید به تقاضای او پاسخ مثبت داد؛ مگر آنکه صلح با دشمن خاصی به ضرر مسلمانان بوده و مصالح آنان در پرتو آن صلح تأمین نشود.

قطعاً آیه شریفه، شامل صلحی که مصالح مسلمین را تأمین نکند، نمی شود.

**ثانیاً:** شأن نزول آیه که درباره یهودیان پیمان شکن است، نمی تواند حکم موجود در آیه را به یهود یا اهل کتاب اختصاص دهد؛ بلکه کفار پیمان شکن نیز مشمول همین حکمند؛ چرا که به تعبیر مفسران و فقیهان، مورد آیه، مخصّص نیست.

**ثالثاً:** ملاک جنگ و جهاد با دشمن، «کفر» آنان نیست؛ بلکه جنگ طلبی آنهاست؛ به طوری که اگر به صلح و همزیستی مسالمت آمیز گرایش داشتند، می توان با آنان صلح کرد. وقتی بتوان با جنگ طلبان پیشین صلح کرد، با آنان که اصولاً جنگ طلب نیستند، می توان روابط حسنه داشت و این در صورتی است که صلح به ضرر و زیان مسلمانان نباشد.

**رابعاً:** هر چند پیامبر، مخاطب آیه است، ولی شخصیت حقوقی آن حضرت به عنوان رئیس دولت اسلامی مورد نظر است. بنابراین، اقدام به صلح از شؤون دولت اسلامی است.

**خامساً:** درخواست صلح از سوی دشمن موضوعیت ندارد و اگر صلح و آشتی به مصلحت مسلمانان باشد، دولت اسلامی نیز می تواند در این خصوص، پیشقدم باشد، مگر آنکه اقدام ابتدایی به صلح، بر ضعف و ذلت مسلمانان حمل شود که در آن صورت ممنوع است؛ چنانکه در آیه شریفه می فرماید: «فَلَا تَهِنُوا وَتَدْعُوا إِلَى السَّلْمِ وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ وَاللَّهُ مَعَكُمْ وَكُنْ يَتْرَكُكُمْ أَعْمَالَكُمْ» (محمد (۴۷): ۳۵).

با توجه به این آیه، مسلمانان در حالی که برتری دارند، نباید سست شده، با ذلت از دشمن تقاضای صلح کنند؛ زیرا صلحی مطلوب است که مصلحت و عزت مسلمانان را تأمین نماید.

از آیه مورد بحث هم استفاده می شود که اگر دشمن تقاضای صلح کرد و به حسب متعارف، نشانه ضعف دشمن یا تمایل او به همزیستی مسالمت آمیز بود، می توان صلح

کرد؛ چرا که وقتی دشمن پیمان شکن تقاضای صلح می کند، نشانه پشیمانی از عملکرد گذشته است.

سادساً: دستور آمادگی نظامی در آیه قبلی و دستور صلح در این آیه، نشانگر آن است که آمادگی نظامی، لزوماً برای جنگ و جهاد نیست؛ بلکه برای دفاع است و نسبت به دشمن، جنبه بازدارندگی دارد و قبول تقاضای صلح دشمن با وجود آمادگی نظامی، موجب می شود که صلح از موضع قدرت و قوت باشد، نه از روی ضعف. بدیهی است چنین صلحی، مصالح مسلمین را تأمین خواهد کرد.

در این زمینه به آیه شریفه زیر، استدلال شده است (القاسمی، ۱۹۸۲ م: ۱۵۳-۱۵۴):  
«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتُ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ مَغَانِمٌ كَثِيرَةٌ كَذَلِكَ كُنْتُمْ مِّن قَبْلُ فَمَنَّ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَتَبَيَّنُوا إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا» (نساء(۴): ۹۴)؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هنگامی که در راه خدا به جهاد می‌روید و با افرادی روبه‌رو می‌شوید، تحقیق کنید تا مبادا کسی را که به رسم مؤمنان به شما سلام می‌کند، کافر پندارید و بگویید: تو مؤمن نیستی و او را به طمع متاع دنیا به قتل برسانید [و بدانید] غنایم بسیاری نزد خدا هست. شما پیش از مسلمان شدن چنین در پی دنیا بودید؛ ولی خداوند به شما منت نهاد و آن ویژگی را از شما دور کرد. پس تحقیق کنید که خداوند به آنچه انجام می‌دهید، آگاه است.

استدلال به این آیه، مبتنی بر آن است که «سلام» به معنای صلح باشد یا بنا بر یکی از قرائت‌ها، «سَلَم» باشد که به معنای صلح است. در این صورت، معنای آیه، چنین خواهد بود: کسانی که تقاضای صلح می‌کنند، به بهانه اینکه آنها دروغ می‌گویند و در تقاضای خود صداقت ندارند، تقاضایشان را رد نکنید و به جنگ ادامه ندهید؛ بلکه بررسی کنید که در پیشنهاد صلح و آشتی صادقند یا نه؟ در صورت پی‌بردن به صداقتشان، تقاضای صلح را بپذیرید و بر شما روا نیست که به انگیزه رسیدن به غنایم و زخارف دنیا جنگ را ادامه دهید؛ ولی مشکل این استدلال این است که:

اولاً: قرائت مشهور و مورد استناد، «سلام» است، نه «سَلَم» و سلام به معنای صلح و آشتی متعارف نیست و ظاهر آیه نیز این است که به مؤمنان دستور تحقیق در ادعای اسلام کافران را می‌دهد.

ثانیاً: تعبیر «لست مؤمناً» با تقاضای صلح و آشتی تناسب ندارد. کسی که تقاضای صلح و آشتی می‌کند، به او نمی‌گویند: «تو مؤمن نیستی»؛ بلکه قاعدتاً به وی گفته می‌شود: «تو در درخواست صلح، صداقت نداری و دروغ می‌گویی». سخن فوق به کسی گفته می‌شود که ادعا کند: «من ایمان آورده‌ام».

شاید به سبب ظهور آیه، برخی آن را دلیل بر جنگ و جهاد ابتدایی دانسته‌اند (طبرسی، ۱۴۰۳ق، ج ۲: ۹۱) که با شأن نزول آیه نیز سازگارتر است. «اسامة بن زید» در جنگ با یهودیان فدک، مردی را که شهادتین گفته بود، کشت و وقتی خبر به رسول خدا رسید، به او اعتراض کرد و فرمود: «قتلت رجلاً شهد ان لا اله الا الله و انی رسول الله؟!». و وقتی اسامه، عذر آورد که او از ترس جاننش شهادتین بر زبان جاری کرد، حضرت فرمود: «تو نه پرده از قلب او کنار زدی و نه آنچه بر زبانش جاری شد، پذیرفتی و نه آنچه در نفس او بود، دانستی» (قمی، ۱۴۱۱ق، ج ۱: ۱۷۶).

اما در بحث مبانی فقهی جهاد ابتدایی، پاسخ این استدلال داده شده است که اثبات جهاد ابتدایی به معنای وجوب جنگ با مطلق کفار و مشرکان با چنین تعابیر کنایی‌ای مشکل است (ورعی، ۱۳۸۸: ۴۰).

در هر صورت، برای اثبات لزوم صلح با دولت‌های صلح‌طلب، آیه پیشین کافی است و نیازی به استدلال به این آیه نیست.

### ۳- صلح با دولت‌های بی‌طرف و هم‌پیمان

دو گروه دیگری که صلح با آنان مجاز و بلکه لازم است، یکی «دولت‌های بی‌طرف» در منازعه بین مسلمانان و دولت‌های متخاصم است و دیگری و «دولت‌هایی که بر پیمان خود با دولت اسلامی پایبندند». قرآن کریم در این زمینه می‌فرماید:

«وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَاءً فَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ أَوْلِيَاءَ حَتَّىٰ يَهَاجِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَإِن تَوَلَّوْا فَخُذُوهُمْ وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وِلِيًّا وَلَا نَصِيرًا إِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ إِلَىٰ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ أَوْ جَاؤُوكُمْ حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ أَن يُقَاتِلُوكُمْ أَوْ يُقَاتِلُوا قَوْمَهُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَسَلَّطَهُمْ عَلَيْكُمْ فَلَقَاتِلُوكُمْ فَإِنِ اعْتَزَلُوكُمْ فَلَمْ يُقَاتِلُوكُمْ وَأَلْقَوْا إِلَيْكُمُ السَّلَمَ فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا» (نساء: ۴): ۸۹-۹۰.

خداوند در این آیات، دستور درگیری و جنگ و قتال با منافقانی را می‌دهد که

دوست دارند مسلمانان نیز مانند آنان کافر شوند. آنان در صورتی که حاضر به هجرت به سرزمین‌های اسلامی نشوند، باید با آنان جنگید و نباید از آنان سرپرست و یار و یآوری گرفت. باید توجه داشت که مقصود، کافرانی هستند که با مسلمانان عناد و سر جنگ دارند و به همین دلیل، حاضر به هجرت نمی‌شوند. اما دو گروه را استثنا می‌کند که مسلمانان مجاز به جنگ و تعرض به آنان نیستند:

۱- آنان که به گروه و دولتی پیوستند که با شما هم‌پیمانند؛ پیمان ویژه‌ای که بر اساس آن نمی‌توان متعرض پناهندگان به طرفین پیمان شد (هاشمی رفسنجانی، ۱۳۷۷، ج ۳: ۵۱۰)، قهراً نمی‌توان برای تعقیب آنان با گروه هم‌پیمان خود درگیر شد. دولت اسلامی باید پیمان خود را با دولت‌های طرف پیمان خود، محترم بشمارد. نقض پیمان در بیان نبوی در حکم بی‌دینی است: «لا دین لمن لا عهد له» (مجلسی، ۱۴۰۳ق: ج ۷۲: ۹۷) و در بیان علوی، تنها فریضة الهی است که همه مردم با تفکرهای مختلف بر آن اتفاق نظر دارند: «فانه لیس من فرائض الله شیئ الناس اشد علیه اجتماعاً مع تفرق اهوائهم و تشتت آرائهم من تعظیم الوفاء بالعهد» (نهج البلاغه، نامه ۵۳).

۲- آنان که موضع بی‌طرفی اتخاذ کرده، نه با مسلمانان درگیر می‌شوند و نه با دشمنان آنان. اگر این گروه از جنگ با مسلمانان پرهیز کرده، تقاضای صلح نمودند، مسلمانان نمی‌توانند این تقاضا را نادیده گرفته، متعرض آنان شوند. از تعبیر (فما جعل الله لكم عليهم سبيلاً) در انتهای آیه بر می‌آید که تعرض، درگیری و جنگ با آنان جایز نیست.

### گروه دوم: آیات جهاد

دسته دیگری از آیات که می‌تواند برای اثبات صلح، مورد استناد قرار گیرد، آیات جهاد است. بدین معنا که هیچ یک از آیات جهاد، بر لزوم جهاد با کافران و مشرکان به صرف کفر و شرکشان دلالت ندارد؛ بلکه در هر کدام دلیل و موجبی برای جهاد وجود دارد، این آیات عبارتند از:

- در برخی، دستور جهاد با کسانی صادر شده است که با مسلمانان سر ستیز دارند (بقره ۲): (۱۹۰-۱۹۱)؛

- در برخی دیگر از این آیات، دستور جهاد با کسانی داده شده است که بر ضد

مسلمانان توطئه و فتنه می‌کنند (بقره(۲): ۱۹۳؛ انفال(۸): ۳۸-۳۹)؛  
 - در بعضی نیز، دستور قتال با کسانی داده شده است که عده‌ای را به استضعاف کشیده  
 و به آنان ستم می‌کنند (نساء(۴): ۷۵)؛  
 - در تعدادی هم برای پایان‌دادن به آزار و اذیت مشرکان و امنیت‌یافتن مسلمانان برای  
 حفظ اعتقادات دینی‌شان، تشویق به جهاد می‌کند (بقره(۲): ۱۹۱-۱۹۵؛ انفال(۸): ۳۸).  
 از آیات فوق، استفاده می‌شود که فلسفه جهاد، یکی از عوامل یاد شده در آنهاست و  
 هیچ کدام بر جنگ و جهاد با مشرکان، صرفاً به دلیل نپذیرفتن آیین اسلام دلالت ندارند.  
 بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت که قاعده در روابط دولت اسلامی با دولت‌های دیگر،  
 «صلح و همزیستی مسالمت‌آمیز» است؛ مگر آنکه دولتی با دولت اسلامی سرستیز  
 داشته باشد، یا به توطئه و فتنه‌گری بر ضد مسلمانان پردازد و یا گروهی از موحدان را  
 به استضعاف درآورد.

از این رو، همان‌گونه که جنگ و جهاد به دلیل و مجوز نیاز دارد و در آیات فوق، در واقع  
 همان دلایل و مجوزها بیان شده است، به مقتضای یکی دیگر از آیات قرآن، اصولاً کشتن  
 هر فردی به مجوز نیاز دارد و اَلَا کُتِبَ عَلَیْکُمُ الْقِتَالُ اِذَا قَاتَلَکُمُ الْکَافِرُونَ اِنَّ الْکَافِرِیْنَ هُمُ الْمُضِلُّونَ  
 «مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَیْرِ نَفْسٍ اَوْ فَسَادٍ فِی الْاَرْضِ فَکَاثِمًا قَتَلَ النَّاسَ جَمِیْعًا» (مائده(۵): ۳۲).  
 چنانکه ملاحظه می‌شود، کشتن یک فرد، بدون آنکه کسی را کشته باشد یا در زمین  
 فساد کرده باشد، در حکم کشتن همگان است و فرقی نمی‌کند که قاتل یا مقتول، چه  
 کسی باشد، مسلمان باشد یا کافر یا کتابی. در عبارت «من قتل نفساً» از اطلاق (مَنْ) و  
 (نفساً) برمی‌آید که هر کسی، دیگری را بدون موجب (قتل یا فساد در زمین) بکشد،  
 گویی همه مردم را کشته است.

معلوم می‌شود که حیات هر انسانی با حیات همه مردم ارتباط دارد و در حکم آن  
 است. اگر از این آیه، همین یک نکته استفاده شود که کشتن انسانها به مجوز نیاز دارد،  
 بحث ما کافی است و چون دلیلی نداریم که کافر و مشرک را به سبب کفر و شرک  
 می‌توان کشت، پس قاعده در رابطه با دولت‌های کافر غیر معاند و غیر متخاصم،  
 نمی‌تواند جنگ و جهاد باشد؛ چون کشتن انسانها را در پی دارد. البته آیه فوق، ناظر به  
 قتل در مقام مجازات است و تنها دو جرم «قتل» و «فساد فی الارض»، مجازات قتل را به  
 دنبال دارد، اما یک قاعده کلی را به دست می‌دهد و آن عدم جواز قتل بدون مجوز است.

### سازگاری اصالت حکم (صلح) با جهاد برای حاکمیت دین خدا

در بعضی از آیات قرآن، تعبیری وجود دارد که جنگ را تا استقرار حاکمیت دین خدا لازم می‌شمارد و به نظر می‌رسد این با قاعده‌بودن صلح و همزیستی مسالمت‌آمیز در تعارض باشد. این تعبیر در دو آیه ذیل آمده است:

- «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ» (انفال (۸): ۳۹)؛

- «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ» (بقره (۲): ۱۹۳).

در این آیات، غایت قتال با کفار «فقدان فتنه» و «حاکمیت دین خدا» دانسته شده است. هر چند عده‌ای با استناد به حدیثی، فتنه را در تفسیر آیه، «کفر و شرک» معنا کرده و وجوب جنگ و جهاد با مطلق کفار و مشرکان را نتیجه گرفته‌اند که به حسب ظاهر با اصالت صلح و همزیستی مسالمت‌آمیز با دولت‌هایی که بر ضد مسلمانان توطئه و فتنه نمی‌کنند، منافات دارد، ولی چنانکه برخی از مفسران متوجه شده و تذکر داده‌اند، هر کافر و مشرکی منشأ فتنه نیست؛ بلکه مشرکان دارای قدرت سیاسی و زیاده‌خواه و توسعه‌طلب، منشأ فتنه و آزار و اذیت مسلمانانند و باید با این گروه جنگید تا فتنه پایان یابد و با پایان فتنه و فتنه‌گری، دین خدا با حجت و برهانی که دارد و حکمت و موعظه‌ای که ابزار تبلیغ آن است، در جهان، حاکمیت پیدا خواهد کرد. به عبارت دیگر، «جنگ و جهاد» پایان‌بخش «فتنه» و «تبلیغ و ارشاد»، «تحقق‌بخش دین خدا در پهنه گیتی» است (طباطبایی، ۱۴۱۲ق، ج ۹: ۷۵-۷۶؛ جوادی آملی، ۱۳۸۷، ج ۹: ۶۲۴ - ۶۲۵).

شیخ طوسی «برچیدن کفر» را به عنوان «غایت جنگ و جهاد» در آیه نمی‌پذیرد و این پرسش را مطرح می‌کند که چرا نفرمود: «حتی لاتکون کفراً»؟ سپس پاسخ می‌دهد که کافران اسیر و ذلیل، نمی‌توانند مردم را به خود فرا بخوانند؛ بلکه کفار عزیز و قدرتمند چنین توانی دارند (شیخ طوسی، ۱۴۰۹ق، ج ۵: ۱۲۱)؛ یعنی وجود کافرانی در روی زمین که فاقد قدرت سیاسی هستند با حاکمیت دین خدا منافاتی ندارد.

وی در تفسیر آیه «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ» (توبه (۹): ۳۳)، غلبه اسلام بر ادیان را با «دلایل و حجج» می‌داند، نه با جنگ و جهاد (شیخ طوسی، بی‌تا، ج ۲: ۵۴۸).

طبرسی نیز فتنه‌گری را کار مشرکانی دانسته است که با مسلمانان هم‌پیمان نیستند و چون در میان قوم و قبیله خود، احساس قدرت می‌کنند، در دین خدا فتنه‌گری کرده و

مردم را به عقاید خود فرا می‌خوانند (طبرسی، ۱۴۰۳ق، ج ۲: ۵۴۳).

از این رو، حاکمیت دین خدا به معنای تحمیل ایمان و عقیده توحیدی به کفار و مشرکان نیست و وجود کفار و مشرکان در دارالاسلام، با در نظر گرفتن شرایطی، منافاتی با حاکمیت دین خدا ندارد. بنابراین، مسلمانان وظیفه ندارند برای مسلمان کردن کفار و مشرکان بجنگند و اصولاً راه مسلمان کردن غیر مسلمانان، جنگ و جهاد نیست؛ بلکه دعوت با موعظه و حکمت و جدال احسن است (نحل ۱۶): (۱۲۳).

ملاحظه می‌شود که بنا بر تفسیر گروهی از دانشمندان و متفکران اسلامی، تعبیر «و یكون الدين لله» با تنظیم روابط دولت اسلامی با دول دیگر، بر اساس صلح و همزیستی مسالمت‌آمیز، هیچ‌گونه تنافی و تضادی ندارد.

نتیجه آنکه، با توجه به آیات جهاد، از آنجا که در تمامی آنها اسباب و عواملی برای جنگ و جهاد برشمرده شده است، قاعده در روابط دولت اسلامی با دولت‌های غیر اسلامی، صلح و همزیستی مسالمت‌آمیز است و جنگ و جهاد، تنها در شرایطی خاص و به عللی از عوامل، مشروع یا واجب می‌شود.

برخی از علمای اهل سنت برای اثبات قاعده بودن صلح در روابط بین‌الملل، به آیات و تعبیرات دیگری از قرآن (بقره ۲): ۲۰۸؛ حشر (۵۹): ۲۳؛ یونس (۱۰): ۲۵؛ مائده (۵): ۲۵-۲۶) استدلال کرده‌اند (القاسمی، ۱۹۸۲م: ۱۴۵-۱۵۳) که به نظر می‌رسد نمی‌توان برای اثبات مدعا به آنها استناد کرد؛ از این رو، از طرح و بررسی آنها صرف نظر می‌شود.

### نتیجه‌گیری

از آیات متنوعی از قرآن استفاده شد که اصل و قاعده در روابط دولت اسلامی با دولت‌های غیر اسلامی، صلح و همزیستی مسالمت‌آمیز است. برخی از آن آیات، به برقراری روابط حسنه و عادلانه با دولت‌های غیر معاند تشویق کرده و برقراری چنین رابطه‌ای را تنها با کافران معاند منع نموده است.

در برخی دیگر، صلح با دولت‌های صلح‌طلب، هر چند سابقه عناد و دشمنی با مسلمانان را داشته باشند، الزامی و در بعضی دیگر، تعرض به دولت‌های بی‌طرف و هم‌پیمان ممنوع شمرده شده است.

در گروه دیگری از آیات، برای جنگ و جهاد علل و موجباتی ذکر شده است که معلوم می‌شود با هیچ دولت و گروهی - حتی اگر کافر و مشرک باشد - بدون دلیل و

موجب نمی‌توان جنگید و هیچ کافر و مشرکی را بدون دلیل نمی‌توان به قتل رساند و دلیلی بر اینکه «کفر و شرک» صرفاً به عنوان یک باور نادرست، موجبی برای جهاد شمرده شده باشد، بدون آنکه به ارتکاب عمل مجرمانه‌ای مانند: قتل، فساد در زمین، فتنه‌گری علیه دین مسلمانان، توطئه بر ضد مسلمانان، آزار و اذیت مسلمانان، حمله به سرزمین‌های اسلامی و ظلم و ستم به عده‌ای موحد مظلوم، منتهی شود وجود ندارد.

### منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم.
۲. نهج البلاغه.
۳. آصفی، محمدمهدی، **الجهاد**، مقرر: ابو میثم الشیبی، قم، بوستان کتاب، ۱۳۷۹.
۴. ابن منظور، **لسان العرب**، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ق.
۵. القاسمی، ظفر، **الجهاد و الحقوق الدولية العامة فی الاسلام**، بیروت، دارالعلم للملایین، ۱۹۸۲م.
۶. جوادی آملی، عبدالله، **تفسیر تسنیم**، قم، مؤسسه اسراء، ج ۲، ۱۳۸۷، ج ۹.
۷. حلّی، حسن بن یوسف بن مطهر، **تذکرة الفقهاء**، قم، مؤسسه آل البيت علیه السلام، ۱۴۱۹ق.
۸. راغب اصفهانی، **المفردات**، قم، مکتبه المرتضویه، بی تا.
۹. شیخ طوسی، **تبیان**، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۹ق، ج ۵.
۱۰. -----، **مبسوط**، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، بی تا.
۱۱. طباطبایی، سید محمدحسین، **المیزان**، قم، مؤسسه اسماعیلیان، ج ۵، ۱۴۱۲ق.
۱۲. طبرسی، فضل بن حسن، **مجمع البیان**، قم، مکتبه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۳.
۱۳. فاضل سیوری، جمال‌الدین مقداد بن عبدالله (فاضل مقداد)، **کنز العرفان**، تهران، انتشارات مرتضوی، بی تا.
۱۴. قمی، علی بن ابراهیم، **تفسیر القمی**، بیروت، دارالسرور، ۱۴۱۱ق.
۱۵. مجلسی، محمدباقر، **بحار الانوار**، بیروت، دار احیاء التراث العربی، الطبعة الثالثة، ۱۴۰۳ق.
۱۶. مطهری، مرتضی، **مجموعه آثار**، قم، انتشارات صدرا، ج ۴، ۱۳۷۸.
۱۷. نجفی، محمدحسن، **جواهر الکلام**، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ج ۷، ۱۹۸۱م.
۱۸. ورعی، سیدجواد، **مبانی فقهی جهاد**، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۸.
۱۹. هاشمی رفسنجانی، اکبر، **تفسیر راهنما**، قم، بوستان کتاب، ج ۲، ۱۳۷۷، ج ۳.